

Southeastern Baptist Theological Seminary

بررسی و نقد عرفان مسیح کیهانی
از دیدگاه الهیات راست دینی پروتستان

نام استاد

ادوین کشیش آبنوس

الهیات مسیحی ۱: Christian Theology I : ۲۰۲۳.PERS-SP.۶۱۱۰ THE

نام دانشجو

شرودر یادگار

تاریخ تحویل: می ۲۰۲۳

مقدمه

در سالهای اخیر، بحث های داغی در شبکه های اجتماعی و ماهواره ای در گرفت که تعالیم جدیدی در دنیای کلیساهای فارسی زبان به شمار می رفت؛ هر چند این تعالیم و شبیه آنها از قبل در سایر کلیساهای غیر فارسی زبان دنیا رایج و درباره آنها تحقیقاتی شده بود. شخصی که چنین تعالیمی را تدریس می کرد، کشیش سارو خاچیکیان از معلمین برجسته و خوشنام قدیمی کلیسای جماعت ربانی ایران و مدرس الهیات دانشکده پارس و مترجم چندین کتاب بودند که در سلسله دروسی ویدئویی به نام «مسیح کیهانی»، تعالیمی مسیحی – عرفانی را تدریس کرده و آنها را از طریق شبکه های اجتماعی نظیر تلگرام، یوتیوب و اینستاگرام منتشر می کرد.

در این مقاله، تلاش می شود که با ارائه نظریات مسیح کیهانی، این تعالیم را با کتابمقدس و آموزه های راست دینی الهیات پروتستان مقایسه و آنها را نقد و بررسی نمود. تنها مشکل بسیار مهم، عدم چاپ کتاب و مقاله در مورد این تعالیم از سوی کشیش خاچیکیان است و متأسفانه تنها منبع برای دسترسی به دیدگاه های ایشان، درس های ویدئویی می باشد. به همین منظور، تمامی این ویدئوهای تعلیمی (۱۷ درس)، چندین بار شنیده شده و سعی گردیده که تعالیم ارائه شده مورد نقد و بررسی قرار بگیرند.

پیشینه تاریخی عرفان

قبل از بررسی نظریات کشیش خاچیکیان، که در مقاله برای جلوگیری از تکرار، از او به عنوان «سخنران» نام برده خواهد شد، لازم است که ریشه های این تعالیم که بر اساس عرفان بنا شده است، مورد بررسی قرار گیرند.

عرفان^۱ که از ریشه واژه یونانی میسته، *Mystes* مشتق شده است، در اصل به معنی وارد کردن کسی در حلقه و گروه مخصوص می باشد. در یونان باستان، بعضی فرقه های سرّی وجود داشتند که پیروانشان متعهد به حفظ اسرار آن بودند. چنین افرادی را میستیک می نامیدند، یعنی محرم و سرسپرده! بعدها این واژه بیشتر به کسانی اطلاق می شد که معرفت و شناخت حق را نه از راه عقل و استدلال، بلکه از طریق شهود و کشف درونی می یابند (کیانی نژاد ۱۳۷۷، ۲۳).

توماس آکویناس، عرفان را علم به خدا از طریق تجربه^۲ تعریف می کند؛ در تاریخ عمومی دین، این تجربه بنیادی با اصطلاح «اتحاد عرفانی با یزدان» تعریف می شود (کاوایانی ۱۳۸۶، ۵۰ و ۵۱). دکتر یثربی، استاد مشهور فلسفه، در کتاب خود، عرفان نظری، توضیح می دهد که یکی از ویژگیهای عارفان، پرستش خداوند است؛ نه بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم، بلکه بخاطر عشق به خدا! عشق از عناصر عمده و اساسی بینش و حرکات عرفانی است (یثربی ۱۳۸۴، ۴۶ و ۵۱).

از نظر قبلاها^۳، هر موجودی، همواره و به گونه ای پایان ناپذیر با تمامی هستی و آفرینش پیوند دارد. نمونه ی والا که زندگی آفریدگار و آفریده را هم زمان برمی تابد، پرتو نوری است که تابیده شده و تمام هستی را فرا می گیرد. هر یک از احکام شرعی^۴، رویدادی دارای اهمیت کیهانی است که عمل آن در پیوند با پویایی عالم می باشد (کاوایانی ۱۳۸۶، ۸۵ و ۸۸).

واژه های سرّ و راز، عشق، نور، پیوستگی روح و ماده، پویایی و پیش روندگی عالم و کیهان، تجربه و احساس، سکوت، تعمق و مدیتیشن و اصطلاحاتی نظیر آنها، کم و بیش در تمامی عرفان ها مشترک بوده و عرفان مسیح کیهانی نیز از این واژه ها بی بهره نیست. سخنران این مجموعه دروس، بارها اظهار می دارد که مسیح کیهانی یک راز پوشیده و پنهان می باشد و تنها راه برای حفظ مسیحیت، معرفی مسیح کیهانی و رفتن به سوی تجربه های عمیق تر از طریق نیکوکاری و خدمت به همگان و توجه بیشتر به طبیعت، حیوانات و کیهان می باشد. مسیحیت کنونی به زعم وی، تنها به گناه شناسی و نجات شناسی خلاصه شده است، در حالی که باید خدا را در همه چیز دید.

وی هر چند در تلاش است که در پانتئیزم^۵ یا همه خدایی نیفتد، و تصریح می کند که همه چیز خدا نیست، اما پانتئیزم^۶ یا همه چیز در خدایی را قبول داشته و می گوید که ژن خدا در همه چیز این خلقت و هستی وجود دارد. او با خوشحالی می گوید که دنیایی که مسیح ساخته، مکاشفه خدا و پناهگاه من است و چون مسیح کیهانی در جای جای این دنیا حضور دارد، پس دیدن مسیح در همه چیزهای دنیا، از درختان و ساختمان ها گرفته تا حیوانات و انسان ها، حتی گناهکار و خدانشناس، آرامبخش است.

^۲ Cognitio dei Experimentalis

^۳ Kabbalah، اصطلاحی سنتی درباره آموزه های عرفانی یهود، بخصوص از قرن ۱۲ میلادی به بعد

^۴ Mitwoth

^۵ Pantheism همه خدایی یا خدا انگاری جهان هستی. همه اجزای مادی جهان و کائنات الهی می باشند.

^۶ Panentheism همه چیز در خدایی یا خدا فراگیردانی جهان هستی. حضور الهی خدا در همه چیزهای مادی وجود دارد.

در این عرفان مسیح کیهانی، رگه هایی از آرای لیبرالیزم^۷، کثرت گرایی^۸، و یونیورسالیزم^۹ بارها در جملات مختلف ابراز می شود، هر چند نامی از آنها برده نمی شود. عشق یا محبت الهی انرژی کیهانی می باشد که همه چیز را به هم پیوند می دهد و ادیان مختلف در رسیدن به خدا زیاد با هم فرقی ندارند. نظریات وی متأثر از آرای مایستر اکهارت^{۱۰} و تیلارد دوشاردن^{۱۱} است.

دیدگاه عرفانی فلسفی اکهارت را می توان به صورت بر نهاد (تز)، برابر نهاد (آنتی تز) و هم نهاد (سنتز) هگلی اینطور شرح داد: برنهاد، تایید وجود خداست که نفس وجود است. اما خدا بدون مخلوقات هیچ نیست (برابرنهاد) و هیچ صفتی در خور او نمی باشد. به گفته اکهارت قبل از آفرینش، «خدا، خدا نبود» و در واقع با خلق مخلوقات، که هستی شان اوست، خود نیز خلق شد! سرانجام، هم نهاد برای پایان دادن به این پراکندگی وجود، در اتحادی عرفانی در خدا حل می گردد (فولکیه ۵۸، ۱۳۶۲).

نظریات دوشاردن نیز نزدیکی بسیاری با الهیات پویشی قرن اخیر دارد. عده ای از الهیدانان رادیکال نظیر چارلز هارتسهورن، به مانند تیار، نظریه تکامل را بسیار جدی می گیرند و این عقیده که همه چیز در خدا و با خداست را می پذیرند (براون ۲۰۱۷، ۲۸۱).

الیستر مک گراث در کتاب خود، درآمدی بر الهیات مسیحی، گفته لیندبک درباره تجربه دینی را بازگو می کند، که تجربیات دینی، امر بسیار مبهمی است که تعیین خصوصیات و ویژگیهای بارز آن به غایت دشوار و گاه ناممکن است. همچنین این ادعا که تجربه دینی تجربه ای مشترک و جهانشمول است، به لحاظ منطقی و تجربی معتبر نیست؛ مگر بتوان ویژگیهای اصلی آن را مشخص نمود. (مک گراث ۱۳۸۵، ۲۴۸).

^۷ Liberalism، نگرشی الهیاتی که در تلاش برای نقد و بررسی ایمان مسیحی و آموزه های آن بر اساس پیش فرضهای تفکر معاصر می پردازد و با ارجح دانستن تجربه و احساسات مذهبی، خدا را محبت خالص و ناب می پندارد.

^۸ Pluralism نظریه ای که اذعان می دارد هر چند ادیان با یکدیگر متفاوت هستند، لیکن همه به یک هدف غایی به پیش می روند.

^۹ Universalism یا کل گرایی، بر طبق این دیدگاه، هیچ جهنم ابدی وجود ندارد و در نهایت همه انسان ها نجات خواهند یافت.

^{۱۰} Meister Eckhart فیلسوف و الهیدان دومینیک آلمانی که از مشهورترین عارفان نظری قرن ۱۴ میلادی می باشد.

^{۱۱} Pierre Teilhard de Chardin کشیش کاتولیک ژرژوئیت و عارف فرانسوی، زیست شناس، دیرینه شناس و فیلسوف که در اکتشاف فسیل پکن بسیار مشهور گشت (قرن ۲۰ م.).

عرفان مسیح کیهانی

سخنران مجموعه دروس ویدئویی مسیح کیهانی^{۱۲}، در تمامی این دروس موضوعات پراکنده بسیاری را مورد بحث قرار می دهد. به همین خاطر سعی شده است که این تعالیم، مطابق با فهرست بندی های مرسوم در کتب الهیات نظام مند دسته بندی شده و سپس مورد بررسی و نقد قرار گیرند. موضوعات و آموزه های مطرح شده شامل:

- مسیح شناسی
- کتاب مقدس
- سقوط آدم و آموزه گناه نخستین
- کفاره و صلیب مسیح
- نجات شناسی

مسیح شناسی در مسیح کیهانی

بطور خلاصه در این عرفان، مسیح کیهانی یا مسیح قیام کرده، متفاوت از عیسی تاریخی محسوب می شود. سخنران هر چند توضیح شفافی بر اساس آیات کتابمقدس که دال بر این تفاوت و چرایی یا چگونگی آن باشد، ارائه نمی دهد، لیکن آیاتی را مُقطع و بدون رعایت اصول تفسیر کتابمقدسی بیان کرده و استنباط کلی می کند که مسیح کیهانی متفاوت از عیسی می باشد. حضور این مسیح کیهانی در همه انسان ها می باشد و مسیح که حیات همه انسان هاست، در همه جا دیده می شود، لیکن همه قادر به دیدن او نیستند. او نه تنها در انسان ها بلکه در سایر مخلوقات و اجسام و حتی مصنوعات ساخته دست بشری نیز حضور دارد.

تجسد^{۱۳} مسیح در این عرفان، داخل شدن روح در ماده تعریف می شود که البته اولین تجسد ذات خدایی هم نیست، بلکه اولین تجسد در هنگام آفرینش و لحظه قرار گرفتن روح خدا بر سطح آبها اتفاق افتاده است. در واقع، آفرینش در این دیدگاه، ورود روح به ماده می باشد. تجسد مسیح نیز دومین ورود روح به ماده در جهان می باشد. کلمه جسم گردید (یوحنا ۱: ۱۴)، از دید سخنران به این معنی می باشد که گویی مسیح وارد تمام دنیا شد نه فقط در بدن عیسی! روح خدا در ماده و در

^{۱۲} Universal or Cosmic Christ

^{۱۳} Incarnation این واژه برای بیان اینکه خداوند در شخص عیسی مسیح، طبیعت بشری به خود گرفت، بکار گرفته می شود. اصطلاح تجسدگرایی اغلب بیانگر رویکردهای الهیاتی می باشد که تاکید خاصی بر بشر شدن خدا دارند.

تمام جهان رسوخ می کند! عیسی مسیح ترکیبی از یک ماده و یک روح می باشد. سخنران در جایی از درس می گوید که: «شاید اینقدر درست نباشد که بگوییم عیسی خداست! بلکه مسیح خداست و عیسی تجلی تاریخی مسیح است در یک زمان و فضا. مسیح که خداست در یک زمان و فضا در عیسی تجلی یافت!»

سخنران سپس توضیح می دهد که مسیح کیهانی در مکاشفه خود را الف و یا و ابتدا و انتها معرفی می کند (مکاشفه ۸: ۱)، ولی در انجیل یوحنا ۸: ۵۶، می گوید که قبل از تولد ابراهیم، من هستم. و سپس استنباط می کند که این اشاره به مسیح کیهانی است و نه عیسی که زمانی از مریم باکره متولد شد و بنابراین قبل از ابراهیم نبوده است. بدین ترتیب مسیح از عیسی جدا است! در ادامه نیز می فرماید که عیسی یک انسان بود، پس عیسی خدا نیست!

عیسی بر روی صلیب مرد، ولی مسیح کیهانی برخاست! بدین ترتیب در توضیح این دیدگاه، از مریم مجدلیه مثال می زند که تا قبل از قیام مسیح، با عیسی تاریخی آشنا بوده، ولی بعد از رستاخیز، با مسیح کیهانی ملاقات کرد و به همین خاطر است که مسیح را در وهله اول نمی شناسد و وی را با باغبان اشتباه می گیرد! در حالی که پولس از ابتدا با مسیح کیهانی در راه دمشق ملاقات می کند و نه با عیسی تاریخی (اعمال ۹: ۳-۷). سخنران از این رویداد استنباط می کند که شناخت پولس یک شناخت تجربی و روحانی بوده است و مسیحیت نیز یک تجربه است!

مسیح شناسی در الهیات راست دینی پروتستان

«همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد» (اعمال ۱: ۱۱)

از ابتدای مسیحیت، آموزه تجسم عیسی مسیح که یوحنا از آن با «کلمه جسم گردید» یاد می کند، محل مناقشات بسیاری بوده است. هر چند ایبونی^{۱۴} ها و ناستیک^{۱۵} ها تفسیرهای خاص خود را از تجسم عیسی مسیح داشتند، و در بدعت آریانیزم^{۱۶} نیز، شورای نیقیه اعلام نمود که عیسی مسیح مولود است و نه مخلوق و با خدای پدر دارای یک ذات می باشد، لیکن همچنان خطر افراط و تفریط درباره ذات و شخصیت عیسی مسیح وجود داشت؛ یا ممکن بود آنقدر بر جنبه الهی وی

^{۱۴} Ebionites، عده ای از یهودیان متعصب مسیحی که معتقد بودند عیسی انسانی بود که خدا او را در هنگام تعمید، به عنوان مسیح انتخاب فرمود و الوهیت و تولد وی از باکره را رد می کنند.

^{۱۵} Gnosticism، ناستیک ها معتقد به تثویت بودند و جسم و دنیای مادی را از شرارت می دانستند و روح را از نیکی! به همین خاطر تجسم خداوند در بدن مادی را رد می کردند.

^{۱۶} بدعتی که بر اساس آرای آریوس اسکندرانی در اوایل قرن چهارم میلادی شکل گرفت. وی اعتقاد داشت که عیسی مسیح از نظر ذات با خدا برابر نمی باشد ولی اولین مخلوق خدا بوده که بوجود آورنده عالم هستی می باشد. در شورای نیقیه (۳۲۵ م.) آرای بدعت آمیز وی رد و اعلام می شود که عیسی مسیح مولود می باشد و نه مخلوق و او هم ذات با خدای پدر می باشد.

تاکید شود که ذات انسانی عیسی مسیح نادیده گرفته شود و یا در مورد جدایی دو ذات انسانی و الهی به قدری تاکید گردد که عیسی مسیح دو شخص مجزا از هم در نظر گرفته شود (تیسن، ۱۹۷-۱۹۸).

دیری نپایید که همین اتفاق نیز افتاد و نستوریوس، واعظ معروف و اسقف قسطنطنیه، اتحاد دو ذات مسیح را رد کرد و او را دارای دو شخصیت مجزا از هم معرفی می کرد. نستوریوس از عیسی و کلام خدا سخن می گفت در حالی که عیسی کلام مجسم خدا بود. نستوریوس باور داشت او انسانی بود که به شکلی خاص و کامل، با کلام (کلمه) خدا پیوند یافته است (لین ۲۰۱۰، ۷۵). در شورای کلسدون (۴۵۱ م.)، تمامی اشکال بدعت آمیز درباره ذات و شخصیت عیسی مسیح تا به آن روز رد شد.

اعتقادنامه این شورا در مخالفت با بدعتها، اظهار می دارد که در عیسی مسیح، الوهیت حقیقی و انسانیت کامل، بدون آمیختگی و مختلط شدن، به شکل جدایی ناپذیری در یک شخصیت واحد متحد شده اند (بر خلاف نظر نستوریوس). به زبان دیگر، عیسای مسیح، کلمه خدا و اقنوم (شخصیت) دوم تثلیث است که جسم انسانی بر خود می گیرد؛ خدای حقیقی و انسان حقیقی با دو طبیعت کامل! یعنی در عیسای مسیح فقط یک «من» و فقط یک شخص فاعل وجود دارد. این یک شخص، کلام خدا بود و شخص دیگری که عیسای بشری یا تاریخی باشد، جدا از مسیح وجود ندارد (لین ۲۰۱۰، ۸۳-۸۴). آر. سی. اسپرول درباره این شورا می نویسد که ذات دوگانه عیسی یعنی ذات انسانی و ذات الهی، باید بدون در هم آمیختگی و به دور از جدایی یا بخش پذیری باشد؛ عیسی در حقیقت، خداست (اسپرول ۲۰۰۵، ۹۹-۱۰۰).

لیکن با کمال تعجب، سخنران با تفسیرهای اشتباه و ناقص و بازگو کردن تک آیاتی از کتابمقدس، سعی در جدا کردن عیسی از مسیح قیام کرده یا همان مسیح کیهانی می نماید! همان گونه که ذکر شد، وی در اثبات نظریه مسیح کیهانی، ادعا دارد که پولس از همان ابتدا با مسیح قیام کرده ملاقات می نماید و بعدها با عیسی تاریخی آشنا می شود. در حالی که در همان داستان ملاقات پولس با خداوند، اتفاقا تنها اسم «عیسی» بکار برده می شود و نه مسیح، «گفت، خداوند تو کیستی؟ خداوند گفت، من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی» (اعمال ۹: ۵، ۲۲: ۸، ۲۶: ۱۵)!

علاوه بر متن و آیات بسیار درباره الوهیت عیسی بعد از قیام، بطور خاص در عهد جدید به جز اناجیل، بیشتر از ۱۰۰ مرتبه کلمه عیسی به تنهایی یا به همراه کلمات خداوند و ناصری بکار برده شده است، جدای از اسم عیسی مسیح! سخنران در یکی از دروس اظهار می دارد که پولس در رسالاتش تنها ۴ یا ۵ بار از اسم «عیسی» استفاده کرده است و بیشتر

کلمه «مسیح» را بکار برده است؛ در حالی که پولس در رسالاتش، حدود ۳۵ مرتبه اسم «عیسی» را به تنهایی یا به همراه کلمه «خداوند» و بدون پیشوند یا پسوند «مسیح» بکار برده است!

همچنین در یکی از آیات بکار رفته توسط وی در اثبات مدعایش، نقل قولی از موعظه پطرس می آورد که «... خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است» (اعمال ۲: ۳۶) و نتیجه می گیرد که عیسی اکنون بعد از قیام، مسیح کیهانی شده است! در حالی که آیات بسیار دیگری در اثبات جدا نبودن خداوندی عیسی از مسیح قیام کرده در عهد جدید می باشند؛ لیکن سخنران، همین آیه ذکر شده را به درستی تفسیر نمی کند و آن را حتی با همین متن و یا با سایر متون اعمال رسولان و لاقول رسالات پطرس مقایسه نمی کند!

ساده ترین کتاب های الهیاتی نیز مملو از آیات واضح و میرهن می باشند که نشان می دهد عیسی قبل از قیام نیز مسیح و خداوند و پسر خدا می باشد! کتاب عبرانیان مملو از اسم «عیسی» بدون پیشوند «مسیح» است، که بر خداوندی و پسر خدا بودن وی در همه حال، صحه می گذارد! جان مک آرتور، واعظ و الهیدان، در تفسیر این آیه می نویسد که در واقع پطرس موعظه خود را با جمله ای قاطع و محکم به پایان می رساند و خطاب به یهودیان تاکید دارد که با تحقق نبوت های عهد عتیق درباره عیسی که مصلوب شد، ثابت می شود که عیسی هم خدا است و هم مسیح موعود (مک آرتور ۲۰۲۰، ۴۶۴).

ذکر دو واقعه دیگر کافیت بر رد این ادعاهای نامستدل! استیفان قبل از مرگ این چنین بر خداوندی عیسی قیام کرده شهادت می دهد: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر»، آن هم زمانی که عیسی را در دست راست خدا ایستاده بدید و نه مسیح کیهانی! (اعمال ۷: ۵۵ و ۵۹) و روح شریری که پسران اسکیوا سعی می کردند او را اخراج کنند، به آنها این چنین پاسخ می دهد: «عیسی را می شناسم ...» (اعمال ۱۹: ۱۵). بیشتر ذکر شد که سخنران می فرماید که، شاید اینقدر درست نباشد که بگوییم عیسی خداست! بلکه مسیح، خداست و عیسی تجلی تاریخی مسیح است در یک زمان و فضا! لیکن یوحنا رسول تاکید دارد که: «هر که اقرار می کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا» (اول یوحنا ۴: ۱۵).

اعتبار و مرجعیت کتابمقدس در عرفان مسیح کیهانی

از آن جایی که سخنران به تجربه و احساسات معنوی بیشتر از سایر منابع خداشناسی^{۱۷} اهمیت می دهد، طبیعی می نماید که وی چندان اعتباری برای مرجعیت کتابمقدس و خطاناپذیری آن قائل نباشد. وی در طی دروس مسیح کیهانی، بارها در لابلای سخنانش، اعتبار و مرجعیت مطلق کتابمقدس را زیر سوال برده و ذکر می کند که واقعیت‌های دیگری هم درباره خداشناسی وجود دارند که در کتابمقدس ذکر نشده اند و ابراز می دارد که برای شناخت حقیقت، الهیات مسیحی کافی نیست، و تجربه کردن مسیح بالاتر از الهیات و آیه های کتابمقدسی می باشد! به عقیده وی، خدا فقط در کتابمقدس و نوشته انبیا و کلیسا نیست که با انسان سخن می گوید!

سخنران مزبور، همچنین پروتستان ها را بطور کلی متهم می کند که معتقد هستند کتابمقدس از آسمان بر زمین افتاده است!! و فقط همین مرجع را قبول دارند و بس! در حالی که به هیچ عنوان چنین دیدگاهی مورد تایید الهیات راست دینی پروتستان نیست. از دید وی، کتابمقدس کلام خدا نیست، بجز مواقعی که روح القدس آن را کلام خدا می کند^{۱۸} و در کل یک کتاب معمولی می باشد!

اعتبار و مرجعیت کتابمقدس در الهیات راست دینی پروتستان

«اینکه از طفولیت، کتب مقدسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات، به‌وسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود» (۲ تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۶). از دید پولس و یا پطرس رسول (۲ پطرس ۱: ۲۱)، نویسنده کتابمقدس، روح القدس بوده و تمام کتب مقدسه از الهام خدا است و به هیچ عنوان کتابی حاوی تجربیات روحانی نویسندگان و یا احساسات، تفکرات و سلوک بهترین و مقدس ترین انسانهای روحانی در طول تاریخ بشریت نیست!

پولس رسول در این متن، بر سه نکته کلیدی درباره کتابمقدس تاکید دارد که (۱) این کلام، الهام خدا می باشد؛ (۲) برای رسیدن به هدف الهی کافی می باشد؛ (۳) هدف، رشد ایمانداران برای رسیدن به آن کمالی است که خدا ایشان را به آن

^{۱۷} آلیستر مک گراث، در کتاب خود، درآمدی بر الهیات مسیحی، بطور کلی چهار منبع: کتابمقدس، عقل، سنت، و تجربه را به عنوان منابع الهیاتی ذکر می کند.

^{۱۸} در این مبحث که کتابمقدس کلام خدا نیست، بنظر می رسد که سخنران، نظریات کارل بارت، الهیدان آلمانی را درباره کتابمقدس تکرار می کند. بارت معتقد بود کتابمقدس کلام خدا نیست جز زمانی که در هنگام ملاقات با خدا، مکاشفه ای صورت پذیرد. بر حسب این تعریف، کتابمقدس نشانه‌هایی از کلام خداست. کتابمقدس ثبت مکاشفه گذشته و وعده مکاشفه آینده می باشد.

دعوت نموده است. به همین منظور پولس از تیموتائوس می خواهد که به این کتب مقدسه به عنوان منبعی کامل برای پیروی در ایمان بنگرد (ای کین، ۱۳)

آر. سی. اسپرول در این باره می نویسد که کتابمقدس، کتابی درباره عقاید نویسندگان انسانی آن نیست، بلکه کتابی است که الهام خدا می باشد و کلیسا این حقیقت را تشخیص داده و آن را پذیرفته است! روح القدس نوشته های این افراد را هدایت کرده است به نحوی که سخنانشان چیزی کمتر از سخن خدا نباشد! مسیحیان مصون از خطا و لغزش ناپذیری آن را بدین خاطر می پذیرند چون در نهایت خدا، مولف کتاب می باشد؛ خدایی که نمی تواند الهام کننده خطا و یا دروغ باشد (اسپرول ۲۰۰۵، ۴۱-۴۰).

عجیب است سخنران که خود آشنا به کتابمقدس و الهیات مسیحی می باشد، به سخنان عارفان و متفکرانی تجربه گرا و ادراک و شهود درونی ایشان، بیشتر از آیات کتابمقدس اهمیت داده و عقاید و تعالیم خویش را با آن نظریات به پیش می برد. برای وی، تجربیات روحانی افرادی نظیر اتی هلسوم، ژاندارک، جولیان نوروچ، توماس مرتون، سهراب سپهری و سایر شعرا و عارفان اهمیت بیشتری داشته و بارها از آنان نقل قول کرده و بسیار کمتر از کتابمقدس استفاده می کند؛ کلام خدایی که تنها چراغ و نور الهی برای هدایت پای ها و قدم های ایمانداران می باشد (مزمور ۱۱۹: ۱۰۵).

سقوط آدم و آموزه گناه اولیه در عرفان مسیح کیهانی

جای تعجب نیست که سخنران با چنین تفکراتی، به یقین با آموزه گناه اولیه به مشکل برخورد. وی به صراحت آموزه گناه اولیه را رد کرده و می گوید چنین چیزی در کتابمقدس نیست. انسان ها هرگز از خدا جدا نبوده اند حتی هنگامی که گناهکار هستند. انسان با ذات نیکویی آفریده شده و گناه اولیه نمی تواند آن را کاملاً از بین برده باشد. در توضیح بیشتر دلایل خود، اذعان می کند که مسیحیت پس از دیدگاه منفی که آگوستین با طرح آموزه گناه نخستین، وارد الهیات نمود، دیدی منفی نسبت به همه مسائل الهیاتی پیدا کرد و جنبه های مثبت خلقت خدا را نادیده گرفت. الهیات منفی شده است چون تنها درباره گناهان و گناه اولیه صحبت می کند و این موضوع باعث جدایی بین انسان ها شده است. از دید وی، این آموزه تنها از دو منظر خوب است. اولاً نشان می دهد بدبختی انسان ها از خودشان نیست، بلکه از آدم به ارث رسیده است! و دوم اینکه انسان جایز الخطاست و کامل نیست!

در ادامه اضافه می‌کند که انجیل داستان جدایی خدا و انسان در اثر گناه نیست که عیسی فقط برای حل مشکل گناه آمده باشد. بلکه انجیل در واقع داستان خدایی است که آنقدر دوست داشت با انسان‌ها باشد که آمد و انسان شد و یوحنا ۳: ۱۶ را در اثبات مدعای خویش نقل می‌کند که خدا جهان را اینقدر محبت نمود! انجیل یعنی خدا بشر شد تا در کنار انسان باشد. موضوع اصلی گناه نیست بلکه برکت است! سپس از پولس رسول نقل می‌کند که این سه چیز باقی است یعنی ایمان، امید و محبت (اول قرن‌نیا ۱۳: ۱۳) و اضافه می‌کند که این سه چیز، عطایای مادرزادی و خدادادی هر انسانی است.

وی در آخرین توصیه می‌کند که باید جریان مثبت مسیح را در درون خود ببینیم. اگر صدایی در درون، تو را متهم می‌کند، بدانید که از خدا نیست، بلکه از شیطان است! زیرا خدا برای صحبت با ما از شرمساری، احساس گناه و متهم کردن ما استفاده نمی‌کند. خدا بری و به دور از خشونت است. او مجازات نمی‌کند بلکه خدای عشق است.

سقوط آدم و گناه نخستین در الهیات راست دینی پروتستان

«زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند» (رومیان ۳: ۲۳). نه آگوستین و نه سایر الهیدانان راست دینی، بلکه این کلام خداست که بر این مهم تاکید می‌ورزد که همه نژاد بشری که از آدم و حوا نشأت گرفته اند، با طبیعتی سقوط کرده و مبتلا به گناه متولد می‌شوند و نه با ذاتی نیکو!

آرتور پینک، کشیش و الهیدان انگلیسی (۱۸۸۶ - ۱۹۵۲)، در توصیف وضعیت گناه آلود انسان می‌نویسد که اولین کاری که کلام خدا انجام می‌دهد این است که تباهی روحانی انسان را آشکار می‌سازد و از پلیدی پرده برمی‌دارد و شرارت انسان را به او نشان می‌دهد. چنین الزامی بدون هیچ شبهه‌ای تباهی وحشتناکی که گناه در ذات و سرشت انسان پدید آورده است را نمایان می‌کند (پینک ۲۰۲۳، ۷).

الهیات پروتستان راست دینی تعلیم می‌دهد که همه انسانها در آدم خطاکار می‌باشند و در نتیجه با طبیعتی فاسد و گناهکار متولد می‌شوند (ارمیا ۱۷: ۹، رومیان ۸: ۵-۸، افسسیان ۴: ۱۷-۱۹) (برکوف ۲۰۰۳، ۱۰۱). ژان کالوین در کتاب خود، مبادی دین مسیحیت می‌نویسد: «گناه آدم، گناهی است که تباهی ذات انسان را در پی داشت؛ بصورت ارثی به نسل‌های بعد از خود رسید و در تمام قسمت‌های روح انسان گسترش یافت». وی در ادامه توضیح می‌دهد که این گناه اولیه دلیل اصلی اعمال جسم و نفس انسان هاست و انسان‌ها را در برابر خدا گناهکار محسوب می‌کند. (کالون ۲۰۱۸، ۹۳).

هرچند سخنران بخاطر دید بسیار خوشبینانه به ماهیت انسان و خدای عشق و محبت، اذعان می‌دارد که موضوع اصلی کتابمقدس، وجود گناه نمی‌باشد! لیکن از همان ابتدا تا به انتهای کتابمقدس، هر خواننده منصفی به این نکته پی خواهد برد که گناه کماکان مهمترین مسئله و مشکل بین خدای قدوس و انسان سقوط کرده می‌باشد. «اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست... اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست» (اول یوحنا ۱: ۸ و ۱۰). چه گناه را نادیده بگیریم و چه آن را موضوعی فرعی و ناچیز بشماریم، در واقع خدای قدوس و عادل را دروغگو اعلام کرده و گمراهی خود را آشکار می‌کنیم.

کفاره، صلیب و مرگ مسیح در عرفان مسیح کیهانی

اگر موضوع گناه نخستین و گناهان بشر، موضوع چندان حاد و مهمی نباشد، طبیعی است که آموزه کفاره و فدیة عیسی مسیح نیز چندان مسئله مهمی نباید باشد. سخنران بارها به تاکید اظهار می‌دارد که نباید تمام مسیحیت را در این نکته خلاصه کرد که مسیح آمد تا مسئله گناه را حل کند! از دیدگاه وی، کفاره و مرگ مسیح به عنوان بره قربانی، چندان با مسیحیت و محبت خدا سازگار نیست، بلکه نشان از قراردادی بودن رابطه ما با خدای پر محبت دارد!

سخنران تمامی اشارات به مراسم قربانی و بخشش گناهان را به عهد عتیق نسبت می‌دهد و می‌گوید که کتاب عبرانیان توضیح می‌دهد که مسیح مخالف این مراسم قربانی و خون ریختن‌ها بوده است و آمده تا همه این چیزها را تمام کند. پس چگونه خود بره قربانی بشود؟ در این دیدگاه، صلیب صرفاً مکاشفه‌ای است از تمامی محبت خدا به بشر تا بدین صورت به تمامی مراسم قصاص و قربانی و کفاره خاتمه داده شود. صلیب فقط نشانه محبت خدا است بدین معنی که نشان دهد واقعا انسان را دوست دارد و حاضر است در درد و رنج هایش شریک گردد.

وی با تاکید اظهار می‌دارد که خدا بر روی صلیب تنها می‌خواست انسان را شوکه نماید تا وی را بسوی خود برگرداند. خدا با واقعه صلیب و مرگ مسیح، به بشر نشان می‌دهد که این انسان است که خشونت می‌ورزد و نه خدا!! خداوند طالب درد و رنج انسان نیست. مرگ مسیح، بیشتر واقعه‌ای سیاسی و مذهبی بود که بخاطر منافع امپراتوری روم و نهادهای مذهبی یهودیان رخ داد. مسیح بر روی صلیب فقط نشان می‌دهد که او هم در درد و رنج مردم شریک می‌شود. خدای مصلوب نماد از دردی است که خدا توسط آن با ما یکی شده است.

کفاره، صلیب و مرگ مسیح در الهیات راست دینی پروتستان

«زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است لکن نزد ما که ناجیان هستیم، قوت خداست» (اول قرننیان ۱: ۱۸).
آموزه کفاره، صلیب، مرگ و خون مسیح از مبانی بسیار مهم الهیات مسیحی به شمار می آید، به همین خاطر مباحث بسیاری در این باره در کتابهای الهیاتی صورت گرفته که خارج از حوصله این مقاله می باشد. پولس رسول در ادامه آیه بالا، رسالت خود را اینگونه به تصویر می کشد: «لکن ما به مسیح مصلوب و عظمی کنیم که یهود را لغزش و امتها را جهالت است» (اول قرننیان ۱: ۲۳).

عهد جدید، با نگاه به عهد عتیق، از مرگ مسیح به عنوان قربانی سخن می گوید. به خصوص در رساله عبرانیان، قربانی مسیح به عنوان قربانی موثر و کامل معرفی می شود. پولس رسول نیز با استفاده از واژه یونانی hilasterion، از مرگ مسیح به عنوان یک قربانی یاد می کند (رومیان ۳: ۲۵) (مک گراث ۱۳۸۵، ۴۳۲).

اسپرول نیز در این باره می گوید که پولس با گفتن «مسیح مصلوب»، به اهمیت فراوان صلیب در مسیحیت اشاره می کند و آموزه کفاره از نقشی مرکزی در الهیات مسیحی برخوردار است. وی خاطر نشان می کند که لوتر مسیحیت را الهیات صلیبی می نامید. در هر دو عهد عتیق و عهد جدید، بارها به صراحت ذکر شده است که همه انسان ها گناهکار هستند و به همین خاطر در جدایی با خدای قدوس و عادل بسر می برند و نیازمند کفاره ای می باشند تا بتوانند با خدا مشارکت داشته باشند. به همین خاطر مسیح با پذیرش غضب خدا به سبب خطایای انسان ها، کفاره گناهان ایشان را بر روی صلیب پرداخت می کند. الهیات مسیحی راست دینی اذعان دارد که کفاره شامل جایگزینی و ادا کردن است. عیسی خداوند بدین ترتیب بر روی صلیب، با بر خود گرفتن لعنت خدا بر علیه گناه، تمامی مطالبات عدالت خدای قدوس را ادا می کند و ما را از غضب آینده می رهااند (اول تسالونیکیان ۱: ۱۰) (اسپرول ۲۰۰۵، ۱۹۳-۱۹۴).

در سرتاسر عهد عتیق، نمونه ها و نبوت های بسیاری درباره کفاره و مرگ عیسی مسیح شده است. از قوچی که در کوه موریاء خدا برای ابراهیم مهیا نمود (پیدایش ۲۲: ۱۳)، بره فصیح در مصر (خروج ۱۲: ۱-۲۸) و سایر قربانیهای انجام شده در عهد عتیق (لاویان ۱-۷، عزرا ۳: ۳-۶)، در کنار پیشگویی های بسیاری که درباره موت مسیح شده است (مزامیر ۲۲: ۱، ۷، ۸، ۱۸؛ اشعیا ۵۳: ۵؛ زکریا ۹: ۲۶، ۱۱: ۱۲ و ۱۳، ۱۷)، همگی بر صلیب و خون این بره تاکید می کنند.

همچنین در عهد جدید نیز بارها بر لزوم مرگ و ریخته شدن خون مسیح به عنوان فدیة گناهان، کفاره به جهت آمرزش گناهان صحبت شده است. علاوه بر نویسندگان رسالات (اول قرن‌تینان ۱: ۱۸، ۲: ۲؛ غلاطیان ۶: ۱۴)؛ خود عیسی مسیح نیز بارها بر دستگیری، زحمت بسیار و کشته شدن و برخاستن از مردگان در روز سوم اشاره می‌کند (متی ۱۶: ۲۱؛ لوقا ۹: ۲۲). از نظر الهی مرگ مسیح و کفاره وی بر روی صلیب برای آمرزش گناهان و نجات انسان عملی ضروری و لازم بود (تیسن، ۲۱۹-۲۲۰)

سخنران که پیشتر قسمتی از موعظه پطرس را به عنوان دلیلی بر اثبات مدعای خویش، مبنی بر تفاوت داشتن عیسی تاریخی با مسیح کیهانی به کار می‌برد (اعمال ۲: ۳۶)، و چشم خود را بر آیات قبل از آن می‌بندد تا مرگ مسیح را رخدادی سیاسی، مذهبی و تصادفی شمرده و بدین ترتیب نقشه ازلی خدا در واقعه صلیب و مرگ پسر یگانه خدا را نادیده انگارد؛ چه پاسخی دارد: «این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیش دانی خدا تسلیم شد، شما بدست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید» (اعمال ۲: ۲۳).

به راستی چگونه شخصی که معلم کتابمقدس و الهیات می‌باشد، می‌تواند از این آیات مهم در سرتاسر کتابمقدس چشم‌پوشی کند و سپس بگوید که کفاره از ارکان ایمان نیست و نباید با قربانی نامیدن مسیح، صلیب را بسیار کوچک نشان بدهیم! در حالی که برعکس، با مرگ پسر خدا که انسان شده است، اوج محبت و نیکویی خدا در ریخته شدن این خون مقدس بر روی صلیب دیده می‌شود. یحیی تعمید دهنده که عیسی او را بزرگترین نبی اسرائیل خطاب می‌کند، با دیدن عیسی می‌گوید: «اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد» (یوحنا ۱: ۲۹).

نجات شناسی در عرفان مسیح کیهانی

تا بدینجا اگر دقت شود، همه موضوعات ذکر شده از جانب سخنران، از مهمترین موضوعات ایمان و الهیات کتابمقدسی می‌باشد که در نهایت تعجب از طرف ایشان، کوچک، فرعی و گاه نادیده گرفته می‌شوند. وی در این مورد نیز به مانند موضوعات گذشته، نجات شخصی و فردی را در مقایسه با شناخت مسیح کیهانی، امری کوچک و ابتدایی می‌شمارد. پیغام انجیل در این عرفان، این است که همه در مسیح کیهانی هستند چه بدانند و چه ندانند! خدا در مسیح بود و می‌خواست همه کس و همه چیز را با خود آشتی دهد و البته منظور از همه کس، نه ایمانداران در مسیح، بلکه همه مردم جهان!

در این عرفان مسیح کیهانی که شباهت بسیاری به در فراخ و راه وسیع در سخنان مسیح دارد که روندگان آن بسیارند ولی در انتها به هلاکت جاودانی خواهند رسید (متی ۷: ۱۳)؛ همه انسان ها در مسیح زنده می شوند و مسیح در همه و همه در او هستند. وی بارها اذعان می کند که الهیات مسیحی راست دینی، انسان ها را به دو گروه ایماندار و بی ایمان و یا نجات یافته و گناهکار تقسیم می کند و بدین ترتیب باعث تفرقه و جدایی بین انسان ها می شود؛ در حالی که مسیح نجات دهنده ای است که همه انسان ها را در بر می گیرد و نه فقط گروهی از آنان را.

در واقع نجات شناسی در این مفهوم، ربط مستقیمی به مسیح و کفاره و مرگ وی بر روی صلیب ندارد، بلکه بیشتر اعلانی به همه مردم است که خدا انسان ها را بسیار دوست دارد و از طریق مسیح کیهانی این محبت و عشق را به آنها نشان می دهد تا بتوانند با تجربه کردن این معرفت، مسیح کیهانی را در همه طبیعت و همه انسان ها مشاهده کنند. اگر نجات به مفهوم رهایی از قصاص و داوری و هلاکت ابدی گناهکاران نباشد، آنگاه به راحتی می توان گفت که جهنمی نیز در چنین عرفانی وجود نخواهد داشت!

سخنران در توضیح عدم جهنم، می گوید که در کتاب مقدس از عهد عتیق به عهد جدید، از خشونت خدا به تدریج کاسته می شود و در آمدن عیسی به کمال می رسد. خدای پر از رحمت و بخشش و محبت نمی تواند مجازات کند. مسیح و جهنم نمی توانند در کنار هم باشند و جهنم و بهشت مکانهایی جغرافیایی و واقعی نیستند، بلکه بیشتر به یک حالت و وضعیت اشاره دارند و ما به آسمان خواهیم رفت. خدای پر از عشق و محبت و فیض، هم اکنون دارد همین جهان را احیا و رستگار می کند.

در خاتمه این مباحث، وی از کولسیان ۱: ۱۹-۲۲ و رومیان ۵: ۱۵-۱۸، بدون خواندن کامل آیات و تفسیر درست آنها و توجه به متن، نقل قول می کند که خدا این عمل مصالحه را با فیض مسیح برای همه انسانها، زمین و آسمان و تمامی خلقت انجام داده است و تفسیر می کند که پولس حتی نمی گوید آنانی که ایمان بیاورند زنده می شوند، بلکه می گوید همه زنده خواهند شد.

نجات شناسی در الهیات راست دینی پروتستان

کالون در مبحث مسیح میانجی، اظهار می دارد که مسیح با به کمال رساندن وظیفه خود به عنوان نجات دهنده، از طریق مرگ، قیام و صعود خود، نجات را فراهم ساخت. مبنای اصلی نجات انسان، وابسته به مسیح است و زمانی که شخص

در جستجوی نجات است، در نام او به این نجات دست می یابد. او در اراده خدا برگزیده شد تا خشم و غضب خدا را با قربانی کردن خود فرونشاند و در این فیض الهی، سبب نجات انسان ها گردد (کالون ۲۰۱۸، ۱۱۵ و ۱۱۸).

کتابمقدس نه تنها از ایمان نجات بخش سخن می گوید، بلکه بر ضرورت آن تاکید می کند. چنین ایمانی در واقع اعتماد و تسلیم خویشتن به مسیح به عنوان خداوند و نجات دهنده می باشد، با این اعتراف و توبه که شخصی گناهکار و ناپاک است و بر خداوند و کلام و وعده نجات بخش او اعتماد و یقین دارد (یوحنا ۳: ۱۶، ۱۸؛ اعمال ۱۰: ۳۴؛ رومیان ۳: ۲۲؛ غلاطیان ۲: ۱۶، ۵: ۲۲؛ افسسیان ۲: ۱-۹) (برکوف ۲۰۰۳، ۱۷۶-۱۷۷).

اسپرول درباره نجات می نویسد، کتابمقدس به صراحت بیان کرده است که روز داوری نهایی فرا خواهد رسید که در آن تمامی انسان ها در پیشگاه خدا داوری شده، حساب پس خواهند داد. روز خداوند برای بسیاری روزی تاریک، سخت و بسیار وحشتناک و بدترین مصیبت تمامی بشر خواهد بود و خداوند غضب خویش را بر شریران و کسانی که توبه نکرده اند، خواهد ریخت. نجات در چنین تصویری به معنی رهایی از غضب آینده می باشد (رومیان ۱: ۱۶-۱۸؛ اول تسالونیکیان ۱: ۹-۱۰) (اسپرول ۲۰۰۵، ۱۷۹).

نویسنده به عبرانیان، با مثال ها و استدلال های بسیار از عهد عتیق و تفسیر آن، مقام شامخ مسیح و نقش منحصر بفرد و برجسته وی در نقشه نجات بشر را نشان می دهد و از خوانندگان خود می خواهد که، «لهذا لازمست که بدقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم مبدا که از آن ربوده شویم... پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم...» (عبرانیان ۲: ۱ و ۳). پطرس رسول نیز در آخرین جملات رساله خویش این گونه هشدار می دهد: «پس شما ای حبیبان چون این امور را از پیش می دانید با حذر باشید که مبدا به گمراهی بیدینان ربوده شده از پایداری خود بیفتید. بلکه در فیض و معرفت خدا و نجات دهنده ما عیسی مسیح ترقی کنید که او را از کنون تا ابدالآباد جلال باد. آمین» (دوم پطرس ۳: ۱۷-۱۸).

هر دو نویسنده هشدار می دهند که مبدا شنوندگانشان ربوده شوند، نه آن ربودگی مبارک در آسمان، برای دیدن خداوند و بودن با او (اول تسالونیکیان ۴: ۱۷)، بلکه ربوده شدنی ترسناک در ترک کردن ایمان به کلام راستین خداوند! در چنین عرفان تجربه گرایی که کتابمقدس، کتابی نه چندان کامل، گناهان، موضوعی نه چندان خطرناک، جهنمی که وجود ندارد، عیسایی که نمی توان او را به یقین خداوند دانست، و نجاتی که آن چنان عظیم نمی باشد، گویی همه را ترغیب می کند

که راه تنگی که به سوی حیات جاودانی می رود را ترک کرده و از در فراخ وارد شوند و در این مسیر وسیع و دلنواز قدم بگذارند؛ راهی که روندگان آن نه بسیار بلکه گویی همگان دعوت شده اند و خود خبر ندارند!

سخن آخر

«راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه موت می باشد» (امثال ۱۶: ۲۵).

کشیش خاجیکیان بارها بر ناکارآمدی مسیحیت کنونی و الهیات کتابمقدسی تاکید می کند و حتی گاه تیغ برنده انتقاد را یکسر بر پیکره مسیحیت وارد کرده و با دادن اطلاعات تاریخی گاه اشتباه و مغرضانه، آن را بشدت محکوم می کند. هر چند به یقین مسیحیان و کلیساهایی در طول تمامی تاریخ مسیحیت بوده اند که نماینده مسیحیتی صحیح و لیکن خشک و بی روح بوده اند، ولی مشقت را نمونه خروار کردن و کوبیدن تمام الهیات مسیحی راست دینی و ستایش از عرفان و تجربیات روحانی به یقین کاری اشتباه و خطا می باشد. تاریخ مسیحیت به نیکویی آموخته است که بهترین راه در پیروی مسیح خداوند، گوش دادن به کلام خدا و بالاتر قرار دادن آن از سایر منابع مسیحی نظیر عقل، سنت و تجربیات روحانی می باشد.

«ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما که تو را از کلام معرفت گمراه می سازد» (امثال ۱۹: ۲۷)

منابع

کیائی نژاد، زین الدین. *جلوه‌هایی از عرفان در ایران باستان*. (انتشارات عطایی تهران، ۱۳۷۷).

پثربی، سید یحیی. *عرفان نظری: تحقیقی در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف*. (انتشارات بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴).

کاوپانی، شیوا. *آیین قبالا: عرفان و فلسفه ی یهود*. (انتشارات فراروان تهران، ۱۳۸۶).

فولکیه، پل. ترجمه: مصطفی رحمی. *دیالکتیک*. (انتشارات آگاه تهران، ۱۳۶۲).

براون، کالین. ترجمه: طاطه وس میکائلیان. *فلسفه و ایمان مسیحی*. (انتشارات ایلام لندن، ۲۰۱۷).

مک گراث، الستر. ترجمه: عیسی دیباج. *درآمدی بر الهیات مسیحی*. (انتشارات کتاب روشن تهران، ۱۳۸۵).

تیسن، هنری. ترجمه: طاطه وس میکائلیان. *الهیات مسیحی تیسن*. (انتشارات حیات ابدی تهران).

لین، تونی. ترجمه: روبرت آسریان. *تاریخ تفکر مسیحی*. (انتشارات ایلام لندن، ۲۰۱۰).

مک آرتور، جان. ترجمه: ناشناس. *تفسیر آیه به آیه عهد جدید* (انتشارات Grace to you امریکا، ۲۰۲۰).

ای کین، دنیل ال. ترجمه: منصور خواجه پور. *الاهیاتی برای کلیسا، نسخه ویرایش شده*. (انتشارات دانشگاه ساوت ایسترن)

پینک، آرتور. ترجمه: ناشناس. *بهره مندی از کتاب مقدس*. (انتشارات خدمت انجیل بنیاد راستی، ۲۰۲۳).

برکوف، لوئیس. ترجمه: ناشناس. *خلاصه اصول اعتقادات مسیحیت*. (انتشارات خدمات تعلیم امریکا، ۲۰۰۳).

کالون، ژان. ترجمه: مسعود حسن زاده. *متون برگزیده از کتاب مبادی دین مسیحیت*. (۲۰۱۸).

اسپرول، آر. سی. ترجمه: ناشناس. *حقایق اساسی ایمان مسیحی*. (انتشارات نور جهان، ۲۰۰۵).

ون آراگون، ریموند ج. ترجمه: حسن احمدی زاده. *اصطلاحات کلیدی در فلسفه دین*. (انتشارات علمی و فرهنگی تهران،

۱۳۹۴).